

A Critical Analysis of Barack Obama's Doctrine and Foreign Policy in the Middle East and West Asia (Dimensions and Approaches)^۱

Saeed Jahangiri

Ph.D., Political Science Department, Science and Research Unit, Islamic Azad University, Tehran, Iran (**Corresponding Author**). saeedjahangiri^۱@yahoo.com

Ahmed Saei

Associate Professor, Political Science Department, Science and Research Unit, Islamic Azad University, Tehran, Iran. a-saei@srbiau.ac.ir

Abstract

This study aimed to analyze Barack Obama's doctrine and foreign policy in the Middle East and West Asia from the perspective of critics. The research method was descriptive-analytical. The results showed that the record of eight years of Obama's presidency can be considered a manifestation of his worldview as a Democratic president. A quick look at Obama's campaign slogans and promises clearly shows that he had two missions for his administration from the beginning; First, to improve the US economic situation, and second, to improve its image in the world. Obama spent the life of his administration trying to resolve regional crises in a way other than war while pulling the United States out of the two abysses of Iraq and Afghanistan. Mentioning the nuclear deal with Iran as an honor in Obama's record is the satisfaction of the global superpower not to get involved in a new war in the Middle East. The US government's response to the ISIS crisis also well illustrates the claim that the United States has no desire or ability to engage in military conflict in regional crises.

Keywords: Foreign Policy, Barack Obama, Middle East, West Asia, America, War.

^۱ Received: ۲۰۲۰/۰۱/۱۵ - Revision: ۲۰۲۰/۰۲/۱۹ - Accepted: ۲۰۲۰/۰۳/۱۶

واکاوی دکترین و سیاست خارجی باراک اوباما در خاورمیانه و غرب آسیا از منظر منتقدان (ابعاد و رویکردها)^۲

سعید جهانگیری

دکتری، گروه علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول).
saeedjahangiri61@yahoo.com

احمد ساعی

دانشیار، گروه علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. a-saei@srbiau.ac.ir

چکیده

هدف پژوهش حاضر واکاوی دکترین و سیاست خارجی باراک اوباما در خاورمیانه و غرب آسیا از منظر منتقدان است. روش پژوهش توصیفی-تحلیلی بوده و نتایج نشان داد که کارنامه هشت سال ریاست جمهوری اوباما را می‌توان نمودی از جهان‌بینی او به عنوان یک رئیس‌جمهور دموکرات دانست. مروری سریع بر شعارها و وعده‌های انتخاباتی اوباما به‌خوبی نشان می‌دهد که او از ابتدا دو مأموریت را برای دولت خود قائل بود؛ نخست، بهبود وضعیت اقتصادی آمریکا و دوم، بهبود وجهه این کشور در جهان. اوباما عمر دولت خود را صرف کرد تا ضمن بیرون کشیدن آمریکا از دو ورطه عراق و افغانستان، بحران‌های منطقه‌ای را به روشی جز جنگ حل و فصل کند. اشاره به توافق هسته‌ای با ایران به عنوان اسباب افتخار در کارنامه اوباما، در حقیقت ابراز خوشحالی ابرقدرت جهانی از درگیر نشدن در یک جنگ جدید در منطقه خاورمیانه است. عملکرد دولت آمریکا در قبال بحران داعش نیز به‌خوبی اثبات‌کننده این ادعاست که ایالات متحده تمایل یا توانی برای درگیری نظامی در بحران‌های منطقه‌ای ندارد.

کلیدواژه‌ها: سیاست خارجی، باراک اوباما، خاورمیانه، غرب آسیا، آمریکا، جنگ.

^۲ تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۲۵ - تاریخ اصلاح: ۱۳۹۸/۱۱/۳۰ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۲۶

مقدمه

اوباما برخلاف تصور مخالفانش به رهبری آمریکا در جهان اعتقاد دارد، ولی خواهان این رهبری از راه نظامی‌گری نیست. او در این باره گفت: «آمریکا باید همیشه پیش‌آهنگ و رهبر باشد... ولی سؤال مهم پیش رو، نحوه رهبری است.» رئیس‌جمهوری آمریکا در تبیین این سؤال و دفاع از سیاست خارجی خود، چهارشنبه ۷ خرداد ۱۳۹۳، طی یک سخنرانی در دانشکده افسری «وست پوینت» آمریکا گفت آمریکا همچنان رهبر جهان است و شیوه نظامی را کنار نخواهد گذاشت، ولی یک‌جانبه‌گرایی، گزینه آمریکا نخواهد بود و عملیات نظامی نیز تنها راه برای رهبری آمریکا در دنیا نیست.

او در ادامه تصریح کرد: «برخی تصور می‌کنند که راه‌حل هر معضل، حمله نظامی است، بدون اینکه به پیامدهای آن، به مشروعیت آن و نیز به توانی که مردم آمریکا باید بابت آن بپردازند توجه کنند... ما بهترین چکش را در دست داریم، ولی دلیل نمی‌شود هر چیزی را میخ بدانیم».

اوباما در این سخنرانی که برخی از رسانه‌ها آن را خمیرمایه دکترین او توصیف کردند، گفت دولت او از تصمیم‌گیری‌های عجولانه در مورد بحران‌هایی که مستقیماً منافع ملی آمریکا را تهدید نمی‌کنند، پرهیز خواهد کرد. «ما نباید به تنهایی بجنگیم. ما باید با هم‌پیمانان خود بسیج شویم و عملیات گروهی انجام دهیم. باید از اهرم‌های گوناگون استفاده کنیم. دیپلماسی، تحریم، دادخواهی با توسل به قوانین بین‌المللی و حتی عملیات نظامی چند سویه از جمله گزینه‌ها هستند. ما باید با دیگران همکاری کنیم؛ زیرا امکان موفقیت عملیات گروهی بیشتر و بادوام‌تر است و می‌توان از اشتباهات پرهزینه دوری کرد».

ظاهراً اوباما به این نتیجه رسیده است که در این کره خاکی با هفت میلیارد جمعیت، آمریکا نمی‌تواند پلیس دنیا باشد و پیگیری سیاست حمایت از گروه‌های ناراضی و مخالف رهبران دیکتاتور و تعیین «خط قرمز» جواب نمی‌دهد و این برداشت عمومی مردود است که با عزل دیکتاتورها، سرشت انسان که به خیر گرایش دارد، جوامعی با ثبات و اهل تسامح و تساهل ایجاد خواهد کرد (Brookings, 2015, p. 1).

درواقع اوباما با توسل به دیپلماسی و ابزارهای قدرت نرم، راه میانه‌ای را انتخاب کرده است که بین دخالت فهری در امور دیگر کشورها و پرهیز از جنگ و درگیری برون‌مرزی قرار دارد.

با همین طرز فکر، اوباما در اولین دوره ریاست‌جمهوری‌اش توانست نیروهای آمریکایی را در سال ۲۰۱۱ از عراق خارج کند و تلاش کرد تا راه را برای پایان دادن به جنگ در افغانستان هموار نماید. او در آغاز دوره دوم ریاست‌جمهوری‌اش، سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه را مورد تجدید نظر قرار داد و در سخنرانی خود در مجمع عمومی سازمان ملل در ۲ مهر ۱۳۹۲ به اطلاع همگان رساند. یک ماه بعد، ۴ آبان ۹۲، سوزان رایس، مشاور امنیت ملی آمریکا، در مصاحبه‌ای با روزنامه نیویورک تایمز رئوس کلی این سیاست را آشکار کرد.

پرسش اساسی این پژوهش این می‌باشد که سیاست خارجی اوباما در آسیای غربی و شمال آفریقا دارای چه ویژگی‌هایی است؟ فرضیه اصلی این است که رویکرد اوباما برخلاف سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه و نظامی‌بوش، توجه به هماهنگی با بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی در حل و فصل چالش‌ها، اکراه به استفاده از نیروی نظامی مگر در شرایط منتهی به تهدید مستقیم، منافع حیاتی آمریکا و درنهایت مسئولیت‌دهی بیشتر و مشارکت‌دهی به متحدان منطقه‌ای در مناقشات جاری است.

چهارچوب نظری

واقع‌گرایی به عنوان یکی از مهم‌ترین و قدیمی‌ترین نظریه‌های جریان سنتی و اصلی روابط بین‌الملل می‌باشد که از بعد از جنگ جهانی دوم به عنوان نظریه‌ای مسلط، نقش بسیار مهمی را در تبیین تحولات نظام بین‌المللی داشته است. این نظریه که خود متشکل از نحله‌های فکری متفاوتی همچون واقع‌گرایی تاریخی (دیدگاه‌های هابز، ماکیاولی، توسیدید)، واقع‌گرایی مدرن (مورگنتا، نیبور، کنان)، واقع‌گرایی ساختاری (والتز، گیلپین)، واقع‌گرایی تدافعی و تهاجمی (والت، مرشایمر، فرید زکریا) است از اصول و مفروضات مهمی همچون دولت‌محوری، تأکید بر کنشگری عقلانی دولت‌ها به عنوان بازیگرانی امنیت‌جو و قدرت‌طلب، تأکید بر توازن قدرت و بازدارندگی به عنوان مهم‌ترین شیوه حفظ نظم و ثبات در نظام بین‌الملل، تأکید بر اصل بقا، جدایی اخلاق از سیاست، تأکید بر امنیت فیزیکی دولت و قدرت مادی و... شکل گرفته است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۲، ص ۲۸).

پیروان رهیافت واقع‌گرایی با قبول و تأکید بر سرشت آنارشی نظام بین‌الملل معتقدند که به هیچ‌وجه نمی‌توان جنگ را در روابط بین‌الملل منسوخ کرد و فقط می‌توان آن را از طریق ایجاد سیستم توازن قدرت کاهش داد. مورگنتا یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان مکتب واقع‌گرایی، موازنه قدرت را به معنای وضعیتی می‌داند که در آن قدرت به شکل کمابیش متوازن و برابر میان چندین دولت تقسیم شده است. به نظر مورگنتا در نظام موازنه قدرت هیچ‌یک از دولت‌ها توانایی سلطه بر دیگران را نخواهد داشت (Morgenthau, 1985, p. 187).

تهدیدها تابع نابرابری و نامتقارن بودن قدرت هستند. به این معنا که اگر دولت «الف» از دولت «ب» قدرت بیشتری داشته باشد، دولت «ب» باید احساس خطر کند؛ زیرا در نظام آنارشیک بین‌المللی هیچ‌گونه تضمینی وجود ندارد که دولت «الف» از قدرت خود علیه قدرت «ب» استفاده نکند.

همچنین از نظر واقع‌گرایان موازنه قوا شیوه مرسوم و قاعده حاکم جهت شکل دادن به نظم بین‌المللی است، در نتیجه وضعیت تک قطبی اساساً یک استثنا محسوب می‌شود که برای لحظه‌ای کوتاه وضعیت نظم جهانی را از حالت موازنه قوا خارج می‌کند. از همین رو است که اساساً والتز برتری امریکا پس از پایان جنگ سرد را پایدار ندانسته، چرا که نهایتاً با اقدام‌های موازنه‌ساز قدرت‌های بزرگ نظام مواجه خواهد شد. بنابراین، طبق نظریه توازن قدرت پیش‌بینی می‌شود که اگر یک دولت در مسیر تبدیل شدن به دولتی قدرتمند حرکت کند، دیگر دولت‌ها ائتلافی علیه آن تشکیل خواهند داد تا از این راه از تهدیدهایی جلوگیری کنند که علیه استقلال آنها پدید خواهند آمد. البته در این میان، میزان نزدیک بودن خطر و درکی که نسبت به آن وجود دارد در شیوه اجرای بازی توازن قدرت نیز بسیار تأثیرگذار است؛ برای مثال از دیدگاه کشوری کوچک مثل فنلاند در دوران جنگ سرد نمی‌توانست در برابر اتحاد شوروی توازن ایجاد کند، بنابراین این کشور به عنوان کشوری عقلانی تلاش می‌کند تا استقلال خودش را از طریق اتخاذ موضع بی‌طرفی حفظ کند (مشیرزاده، ۱۳۹۳، ص ۱۲۹).

رئوس دکترین اوباما

سیاست خارجی باراک اوباما، به‌ویژه در دوره دوم ریاست‌جمهوری‌اش، آماج انتقادهای گوناگون قرار گرفته است. برخی از منتقدان آمریکایی، از جمله کاندولیزا رایس، وزیر امور خارجه پیشین آمریکا، اوباما را به تضعیف چشمگیر موقعیت این کشور در جهان متهم کرده‌اند و سیاست خارجی او را با مشکلات فزاینده در جهان مرتبط می‌دانند. به

باور این دسته از منتقدان، اواما با پنهان کردن خود در پشت خستگی مردم آمریکا از جنگ، «رهبری جهان» به دست دیگران سپرده است (Biden, 2011, p. 1).

برخی از نئوکانها و راست‌گرایان آمریکایی و حتی اروپایی خواهان آن هستند که آمریکا با ایفای نقش پلیس جهانی، با گسترش الگوهای مداخله‌گرایانه و حوزه منافع ملی خود، دیگر بازیگران بین‌المللی و منطقه‌ای را به پیروی از اهداف خود وادار کند و یا دست‌کم میان خود و آنها هماهنگی به وجود آورد. این گروه در واقع می‌خواهند که آمریکا میدان‌دار صحنه بین‌المللی باشد و طرز فکری را تبلیغ می‌کنند که بر پایه آن آمریکا خود را مکلف به جنگ در افغانستان و عراق کرد. به باور این گروه، گفت‌وگو با جمهوری اسلامی و حل مسئله هسته‌ای این کشور از طریق دیپلماسی جایز نیست و بحران‌های سوریه، عراق، اوکراین و همچنین سر برآوردن القاعده و دیگر افراط‌گرایان اسلامی زائیده سیاست خارجی منفعلانه اواما و عقب‌نشینی دولت او است (Clinton, 2011, p. 1).

دیپلماسی نرم به جای دخالت قهری و جنگ

اواما برخلاف تصور مخالفانش به رهبری آمریکا در جهان اعتقاد دارد، ولی خواهان این رهبری از راه نظامی‌گری نیست. او در این باره گفت: «آمریکا باید همیشه پیش‌آهنگ و رهبر باشد...؛ ولی سؤال مهم پیش رو، نحوه رهبری است.» «رئیس‌جمهوری آمریکا در تبیین این سؤال و دفاع از سیاست خارجی خود، چهارشنبه ۷ خرداد ۱۳۹۳، طی یک سخنرانی در دانشکده افسری «وست پوینت» آمریکا گفت آمریکا همچنان رهبر جهان است و شیوه نظامی را کنار نخواهد گذاشت؛ ولی یک‌جانبه‌گرایی، گزینه آمریکا نخواهد بود و عملیات نظامی نیز تنها راه برای رهبری آمریکا در دنیا نیست (Zapfe, 2013, p. 2).

او در ادامه تصریح کرد: «برخی تصور می‌کنند که راه‌حل هر معضل، حمله نظامی است، بدون اینکه به پیامدهای آن، به مشروعیت آن و نیز به تاوانی که مردم آمریکا باید بابت آن بپردازند توجه کنند...؛ ما بهترین چکش را در دست داریم، ولی دلیل نمی‌شود هر چیزی را میخ بدانیم (Teitelbaum, 2011, p. 124).

اواما در این سخنرانی که برخی از رسانه‌ها آن را خمیرمایه دکترین او توصیف کردند، گفت دولت او از تصمیم‌گیری‌های عجولانه در مورد بحران‌هایی که مستقیماً منافع ملی آمریکا را تهدید نمی‌کنند، پرهیز خواهد کرد. «ما نباید به تنهایی بجنگیم. ما باید با هم‌پیمانان خود بسیج شویم و عملیات گروهی انجام دهیم. باید از اهرم‌های گوناگون استفاده کنیم. دیپلماسی، تحریم، دادخواهی با توسل به قوانین بین‌المللی و حتی عملیات نظامی چند سویه از جمله گزینه‌ها هستند. ما باید با دیگران همکاری کنیم؛ زیرا امکان موفقیت عملیات گروهی بیشتر و بادوام‌تر است و می‌توان از اشتباهات پرهزینه دوری کرد» (Pollack, 2015, p. 9). ظاهراً اواما به این نتیجه رسیده است که در این کره خاکی با هفت میلیارد جمعیت، آمریکا نمی‌تواند پلیس دنیا باشد و پیگیری سیاست حمایت از گروه‌های ناراضی و مخالف رهبران دیکتاتور و تعیین خط قرمز جواب نمی‌دهد و این برداشت عمومی مردود است که با عزل دیکتاتورها، سرشت انسان که به خیر گرایش دارد، جوامعی با ثبات، اهل تسامح و تساهل ایجاد خواهد کرد. در واقع اواما با توسل به دیپلماسی و ابزارهای قدرت نرم راه میانه‌ای را انتخاب کرده است که بین دخالت قهری در امور دیگر کشورها و پرهیز از جنگ و درگیری برون‌مرزی قرار دارد (Kerry, 2014, p. 1).

با همین طرز فکر، اواما در اولین دوره ریاست جمهوری‌اش توانست نیروهای آمریکایی را در سال ۲۰۱۱ از عراق خارج کند و تلاش کرد تا راه را برای پایان دادن به جنگ در افغانستان هموار نماید. او در آغاز دوره دوم ریاست

جمهوری‌اش، سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه را مورد تجدید نظر قرار داد و در سخنرانی خود در مجمع عمومی سازمان ملل در ۲ مهر ۱۳۹۲ به اطلاع همگان رساند. یک ماه بعد، ۴ آبان ۹۲، سوزان رایس، مشاور امنیت ملی آمریکا، در مصاحبه‌ای با روزنامه نیویورک تایمز رئوس کلی این سیاست را آشکار کرد (Cordesman, 2015, p. 1). گری سیک، عضو شورای امنیت ملی آمریکا در دوران ریاست جمهوری فورد، کارتر و ریگان، در نوشته‌ای تحلیلی درباره دکتین اوباما گفته است که سخنرانی اوباما و مصاحبه سوزان رایس با توجه به اینکه نشان از یک دگرگونی عمده در سیاست خارجی آمریکا در منطقه حیاتی و در عین حال بحرانی خاورمیانه دارد، آن گونه که انتظار می‌رفت، مورد توجه و تحلیل کارشناسان قرار نگرفت. دلیل این کار، به گفته گری سیک، می‌تواند ناشی از سیاست خارجی جدید دولت اوباما باشد که عاری از لغات دهن‌پر کن و کلی‌گویی است. شاخص‌های دکتین اوباما در رابطه با خاورمیانه به شرح زیر می‌باشد:

- آمریکا با استفاده از همه توانش، از جمله توان نظامی، از منافع کلیدی‌اش در منطقه دفاع خواهد کرد؛
 - آمریکا با تهدیدات خارجی علیه متحدان و شرکایش مقابله خواهد کرد، همان گونه که در جنگ خلیج فارس نشان داد؛
 - آمریکا جریان صدور آزاد نفت و گاز به بازارهای جهانی را تأمین خواهد کرد؛
 - آمریکا شبکه‌های تروریستی را که تهدیدی برای مردم آمریکا باشد، بر خواهد چید؛
 - آمریکا توسعه و استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی را تحمل نخواهد کرد (Obama, 2011, p. 1).
- به نوشته گری سیک، دکتین اوباما با وجود تأکید بر تأمین منافع کلیدی آمریکا، نکات مهمی را از قلم انداخته است. برای مثال این دکتین نمی‌گوید که خاورمیانه مورد نظر آمریکا، چگونه منطقه‌ای باید باشد و سخنی از آزادی، دموکراسی، بازار آزاد، حقوق بشر و آزادی دریاوردی در آب‌های بین‌المللی به میان نیاورده است. بر پایه این دکتین، آمریکا مکلف به تأمین امنیت اسرائیل و یا دیگر کشورهای هم‌پیمان در منطقه نیست، ولی به این کشورها کمک خواهد کرد تا در مقابل تهدیدهای خارجی از خود دفاع کنند. این دکتین با محدود کردن مبارزه‌اش با شبکه‌های تروریستی که تهدیدی برای آمریکا باشند، از سیاست دولت بوش که جنگ علیه تروریسم را در سراسر جهان پیگیری می‌کرد، فاصله گرفته است (Obama, 2011, p. 1).
- در رابطه با سلاح‌های کشتار جمعی، درحالی‌که دکتین مذکور توسعه و داشتن این سلاح‌ها را غیرقابل قبول توصیف کرده، ولی درباره توانایی بالقوه برای دستیابی به سلاح هسته‌ای سکوت اختیار کرده است.
- اوباما پیگیری برای حل دو مسئله را در دستور کار دوره دوم ریاست جمهوری‌اش قرار داده است: برنامه هسته‌ای ایران و نزاع اسرائیل و فلسطینیان. او درحالی‌که در مورد دیگر مسائل خاورمیانه و شمال آفریقا، از کوشش‌های آمریکا برای برقراری دموکراسی و رعایت حقوق بشر سخن به میان آورده است، ولی بالاترین ارجحیت را به آنها نمی‌دهد. اوباما می‌گوید: «دموکراسی را با زور نمی‌توان برقرار کرد. بهتری راه برای نیل به این هدف‌ها، مشارکت آمریکا با جامعه جهانی و کشورها و مردم منطقه است (Cordesman, 2015, p. 1).

اهداف واقع‌گرایانه، خودمحوری

به گفته گاری سیک، دکترین اوباما تبلور نظریه واقع‌گرایی در سیاست بین‌الملل است و هیچ نشانه‌ای از آرمان‌گرایی، اهداف بزرگ و یا تعهدات بی‌انتهای در آن دیده نمی‌شود. این دکترین کمینه‌گرا (مینیمالیست)، خودمحور و در مواقع لزوم رویکرد چندجانبه را برای حل یک معضل توصیه می‌کند (Zapfe, ۲۰۱۳, p. ۲). اوباما در مورد پیگیری دو هدف عمده دولت اش در خاورمیانه جدی است. یکی حل مسئله هسته‌ای جمهوری اسلامی از راه دیپلماسی و دیگری تلاش برای پایان دادن به مسئله اسرائیل و فلسطینی‌ها، هر دو مسئله بسیار پیچیده با سابقه‌ای مملو از ناکامی. رئیس‌جمهوری آمریکا احتمال توافق نهایی بر سر مسئله هسته‌ای ایران را ۵۰ درصد تخمین زده و رسیدن به یک راه حل پایدار برای حل مسئله اسرائیل و فلسطینی‌ها را اندک توصیف کرده است. با این همه، به عقیده گری سیک، اوباما با آگاهی از ریسک‌های سیاسی، مصمم می‌باشد که به تلاش خود برای حل این دو معضل ادامه دهد و به نظر نمی‌رسد که رویکرد خود را تغییر دهد (Nye, ۲۰۰۶, p. ۱۴۴).

بسیاری از ناظران سیاسی موضع اوباما را در قبال سوریه «مبهم و مردد» توصیف کرده‌اند؛ ولی نگاهی به رئوس دکترین اوباما می‌تواند روشنگر رویکرد او باشد. او در ابتدا گفت که هدف اصلی او در سوریه از بین بردن سلاح‌های شیمیایی در آن کشور است و به همین جهت بمباران سوریه را پیش کشید، ولی زمانی که با آلترناتیو کم‌هزینه‌تری برای انهدام این سلاح‌ها روبه‌رو شد، از حمله نظامی دست کشید. منتقدان او بیش از اینکه علاقه‌مند به انهدام این سلاح‌ها باشند، انتظار داشتند که آمریکا با حملات نظامی‌اش رژیم اسد را ساقط کند. اینکه آمریکا می‌توانست راه را برای سقوط رژیم اسد هموار کند، می‌تواند گزینه و هدف مطلوبی باشد و می‌توان اوباما را از این جهت ملامت کرد؛ اما هدف او غیر از آن بود که منتقدان او خواهان آن بودند. او درحالی‌که مجوز بمباران مواضع داعش در عراق را برای حفظ وضعیت موجود در این کشور (حمایت دولت اقلیم کردستان و دولت بغداد) صادر کرد، ولی برای بمباران مواضع همین گروه در سوریه برای تغییر وضع موجود بدون تقویت موضع اسد، راه مطلوبی نیافته است (Washington post, ۲۰۱۱, p. ۱). اوباما از اصول دکترین خود عدول نکرده است؛ ولی منتقدان داخل آمریکا و برخی از کشورهای خاورمیانه، از جمله عربستان سعودی، با این اصول و پیامدهای ناشی از پایبندی به آنها، مخالفند و این کماکان موضوع مورد اختلاف میان واشنگتن و کشورهای عربی خلیج فارس و برخی از محافظه‌کاران آمریکایی و اروپایی است که انتظار دارند؛ دولت اوباما یک سیاست مداخله‌جویانه را پیشه کند و میدان‌دار باشد. البته به موازات این مخالفت‌ها، به نظر می‌رسد که مردم آمریکا مایل هستند که کشورشان از اقدامات مداخله‌جویانه و یا حملات نظامی در خاورمیانه دوری کند (Zakaria, ۲۰۰۸, p. ۲۲۳).

استثناء‌گرایی برخی از مخالفان

یک دهه پیش، دولت بوش بر این باور بود که آمریکا با استفاده از توان خود می‌تواند همه مشکلات را حل کند؛ ولی درنهایت شکست خورد. شواهد نشان می‌دهد که اوباما نمی‌خواهد آن اشتباه فاحش را تکرار کند، ولی مخالفان او می‌گویند که او دچار بی‌تصمیمی است و رویکرد قطعی ندارد و اینکه دکترین اوباما برای خشنودی و جلب رضایت دیگر کشورها وضع شده واز اینکه قدرت نرم را جایگزین قدرت سخت کرده است، در نهایت راه به‌جایی نخواهد برد.

به باور این دسته از مخالفان یک آمریکای ضعیف مترادف با بی‌ثباتی، آسیب‌پذیری و همچنین رکود اقتصادی در جهان است (Washington post, ۲۰۱۱, p. ۱).

برخی از این مخالفان و نو محافظه‌کاران با رد دکترین اوباما بر طبل استثناگرایی آمریکایی (American exceptionalism) می‌کوبند، به این مفهوم که آمریکا یک استثنا در قاعده کلی کشورهای جهان است و آینده نیز نمی‌تواند این امر را تغییر دهد و به عبارت دیگر تافته جدا بافته‌ای است. به باور این گروه منحصر به فرد بودن تاریخ، خصوصیات فرهنگی، نهادهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی آمریکا این کشور را از سایر ملل پیشرفته متمایز کرده و اینکه به خاطر موقعیت و امکانات استثنائی‌اش در جهان باید نقش ویژه‌ای را در پهنه روابط بین‌الملل بازی کند (Kerry, ۲۰۱۳, p. ۱).

اوباما در کتاب بی‌پروایی امید، خود را یک آرمان‌گرا- واقع‌گرا توصیف می‌کند؛ این چهارچوب فلسفی می‌تواند نوسانات رویکرد دولت نسبت به منطقه را که بین ارتقای دموکراسی و حفظ منافع استراتژیک تغییر جهت می‌دهد، را توضیح دهد. نگاه اوباما به نظم جهانی پسا آمریکایی این است که آمریکا در افول نسبی به سر می‌برد و برای حل مشکلات اساسی باید در هماهنگی با بازیگران بین‌المللی عمل کند. در نظر گرفتن قیود مالی و حد ذاتی قدرت آمریکا و تعهداتش در قبال عراق و افغانستان، آمریکا را از پذیرش تعهدات جدید در منطقه بازمی‌دارد و این دلیلی است که آمریکا را در عملیات ۲۰۱۱ لیبی مردد کرد و باعث شده که هنوز آمریکا تعهد جدی نظامی در سوریه به عهده نگیرد (Zakaria, ۲۰۰۸, p. ۲۲۳).

گری سیک، عضو شورای امنیت ملی آمریکا در دوران ریاست جمهوری فورد، کارتر و ریگان، در نوشته‌ای تحلیلی درباره دکترین اوباما گفته است که سخنرانی اوباما و مصاحبه سوزان رایس با توجه به اینکه نشان از یک دگرگونی عمده در سیاست خارجی آمریکا در منطقه حیاتی و در عین حال بحرانی خاورمیانه دارد، آن‌گونه که انتظار می‌رفت مورد توجه و تحلیل کارشناسان قرار نگرفت. دلیل این کار، به گفته گری سیک، می‌تواند ناشی از سیاست خارجی جدید دولت اوباما باشد که عاری از لغات دهن‌پر کن و کلی‌گویی است. شاخص‌های دکترین اوباما در رابطه با خاورمیانه به شرح زیر می‌باشد:

- آمریکا با استفاده از همه توانش، از جمله توان نظامی، از منافع کلیدی‌اش در منطقه دفاع خواهد کرد؛
- آمریکا با تهدیدات خارجی علیه متحدان و شرکایش مقابله خواهد کرد، همان‌گونه که در جنگ خلیج فارس نشان داد؛

- آمریکا جریان صدور آزاد نفت و گاز به بازارهای جهانی را تأمین خواهد کرد؛
- آمریکا شبکه‌های تروریستی را که تهدیدی برای مردم آمریکا باشد، بر خواهد چید؛
- آمریکا توسعه و استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی را تحمل نخواهد کرد (Washington post, ۲۰۱۱, p. ۱).

بر پایه این دکترین، آمریکا مکلف به تأمین امنیت اسرائیل و یا دیگر کشورهای هم‌پیمان در منطقه نیست، ولی به این کشورها کمک خواهد کرد تا در مقابل تهدیدهای خارجی از خود دفاع کنند. این دکترین با محدود کردن مبارزه‌اش با شبکه‌های تروریستی که تهدیدی برای آمریکا باشند، از سیاست دولت بوش که جنگ علیه تروریسم را در سراسر جهان پیگیری می‌کرد، فاصله گرفته است (Cordesman, ۲۰۱۵, p. ۱).

در رابطه با سلاح‌های کشتار جمعی، در حالی که دکترین مذکور توسعه و داشتن این سلاح‌ها را غیرقابل قبول توصیف کرده، ولی درباره توانایی بالقوه برای دستیابی به سلاح هسته‌ای سکوت اختیار کرده است.

اوباما پیگیری برای حل دو مسئله را در دستور کار دوره دوم ریاست جمهوری اش قرار داده است؛ برنامه هسته‌ای ایران و نزاع اسرائیل و فلسطینیان. او درحالی‌که در مورد دیگر مسائل خاورمیانه و شمال آفریقا، از کوشش‌های آمریکا برای برقراری دموکراسی و رعایت حقوق بشر سخن به میان آورده است؛ ولی بالاترین ارجحیت را به آنها نمی‌دهد. اوباما می‌گوید: «دموکراسی را با زور نمی‌توان برقرار کرد. بهتری راه برای نیل به این هدف‌ها، مشارکت آمریکا با جامعه جهانی و کشورها و مردم منطقه است (Nye, 2006, p. 144).

سیاست خارجی هشت‌ساله اوباما در خاورمیانه

از ۲۰۰۸ با ورود باراک اوباما به کاخ سفید، موجی از امید کشورهای خاورمیانه را فراگرفت، ولی کارنامه سیاست خارجی دولت اوباما شامل طیف وسیعی از دستاوردها و شکست‌هایی بود که کشورهای دوست و متحد آمریکا را وادار به دوست‌یابی جدید در منطقه کرد.

به اعتقاد حسین عبدالحسین تحلیلگر مسائل سیاسی خاورمیانه تا زمان رویکردهای اشتباه و خطاهای جدی دولت اوباما در خاورمیانه رخ نداده بود، این منطقه در مسیر درستی قرار گرفته بود. رئیس‌جمهور آمریکا این موضوع را در نظر نداشت، کدام گروه‌ها در کشورهایی نظیر عراق و یمن مستقر شده‌اند، بنابراین، تلاش‌های وی برای اصلاح جو موجود در عراق، نتوانست روابط ایران و کشورهای عربی را که خود این کشور تخریب کرده بود، ترمیم و متعادل کند و در واقع تأثیری بر آن نداشت. آمریکا با پشتیبانی کشورهای محوری منطقه مانند ترکیه و عربستان سعودی، بار دیگر با گروه‌های سنی و کرد عراق که از نفوذ گروه‌های موردحمایت ایران خسته شده بودند، تماس گرفته و از سیاست‌مداران بغداد حمایت دیپلماتیک کرد. (Katzman & et al., 2010, p. 6).

اوباما به‌جای اینکه اشتباه نخست خود را جبران کند، اشتباه بزرگ‌تری مرتکب شد. به گمان وی ایران از طریق رهبر عمل‌گرای خود می‌توانست در زمینه تأمین امنیت در منطقه، نقش متحد آمریکا را بازی کند، ولی نتایج نشان داد که تلاش دولت اوباما برای ایجاد فضا و تغییر تعادل مذهبی به نفع تهران، موجب بی‌ثباتی منطقه به‌ویژه فروپاشی ثبات و امنیت در سوریه و لبنان شد. پس از اینکه آمریکا به ایران و رژیم اسد اجازه داد تا انقلاب مردمی را در سوریه با زور و قدرت از بین ببرند، بحران بزرگی رخ داد و این بحران فضا را برای تجمع گروه‌های تروریستی در مرز عراق با سوریه مهیاء کرد (Walter & Pollack, 2010, p. 37-38).

مناقشه سوریه از ابتدای خیزش‌های عربی در سال ۲۰۱۱ همچنان به عنوان یکی از مشکل‌سازترین مسائل سیاست خارجی در جامعه بین‌المللی باقی مانده است. در آمریکا نظر واحدی درباره اهمیت سوریه وجود ندارد. کسانی با این استدلال که سوریه جزو منافع حیاتی آمریکا نیست؛ زیرا نه متحد ماست، نه تولیدکننده نفت می‌باشد، نه یک شریک تجاری و نه حتی یک دموکراسی است، مداخله را رد می‌کنند. استدلال موافقان دخالت که به‌خصوص بعد از آگوست ۲۰۱۴ جو غالب را به‌دست گرفتند عبارت است از: مسأله‌ی نوع‌دوستی.

بیش از ۲۰۰ هزار نفر طی سه سال نخست جنگ سوریه کشته شده‌اند که دو برابر تعداد کشته‌های جنگ بوسنی است. دلیل اصلی مداخله نظامی اروپا و آمریکا در بوسنی، آمار بالای کشته‌شدگان اعلام شده بود؛ دوم، مسأله تروریسم می‌باشد که وجود جنگ‌های داخلی، پناهگاه مناسبی برای گروه‌های سلفی پدید آورده است؛ سومین مسأله استدلالی، اصولاً استراتژیک هست، مبنی بر اینکه ممکن است آمریکا در سوریه منافع نداشته باشد، ولی آمریکا تقریباً در تمامی کشورهای همسایه سوریه منافع دارد. ترکیه، هم‌پیمان ناتو است. عراق، امروزه دومین تولیدکننده بزرگ نفت در اوپک

می‌باشد و همچنین جنگ داخلی عراق، دیگر تولیدکنندگان نفت مانند کویت، عربستان سعودی و حتی ایران را تهدید می‌کند. اردن، متحدی شکننده برای آمریکا است که ثباتش با امنیت اسرائیل در ارتباط تنگاتنگ می‌باشد و همچنین خود اسرائیل نزدیک‌ترین متحد آمریکا در منطقه می‌باشد و اینها در حالی است که خطر سرازیری منازعه از داخل سوریه به تمام کشورهای مجاور قوت گرفته است. لبنان و اردن، به دلیل حجم زیاد پناهندگان دچار مشکل اقتصادی شده‌اند، البته اروپا نیز کم و بیش با این مشکل مواجه است. جنگ داخلی سوریه احتمال درگیری نظامی قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی را افزایش داده که مثال آن، انهدام هواپیمای نظامی روسیه توسط ترکیه می‌باشد (Pollack, ۲۰۱۴, p. ۲)؛ اما تنها در نیمه آگوست ۲۰۱۱ بود که اوباما در پی درگیری‌های وسیع در سوریه، موضع رسمی گرفت و از بشار اسد خواست از قدرت کنار برود. اوباما، مقاومت زیادی در برابر فشارها برای حمایت نظامی از مخالفان داشت. «مخالفان داخلی اوباما نیز که شامل افرادی مثل جان مک‌کین سناتور کهنه‌کار آمریکایی بود، خواستار این بودند که آمریکا به حمایت تسلیحاتی از مخالفان بپردازد» (Rugh, ۲۰۱۳, p. ۸۹)، ولی مخالفان اوباما معتقدند که او به اندازه کافی به مخالفان بشار اسد کمک نکرده است. آنها معتقدند که اوباما می‌توانست این مخاصمه را با انجام دخالت نظامی پایان دهد یا حداقل تسلیحات مورد توجهی را برای شورشیان تهیه کند. منتقدان معتقدند که اوباما می‌بایست به‌طور قوی‌تری وارد این مسأله می‌شد (Pollack & Walter, ۲۰۱۵, p. ۵).

سیاست خارجی اوباما در سوریه

در مجموع به نظر می‌رسد اوباما در موضوع سوریه از استراتژی امنیت ملی خود پیروی کرده است. آمریکا هیچ نوع اقدامات یک‌جانبه یا نظامی که به‌طور چشمگیر آمریکا را وارد میدان جنگ داخلی سوریه کند انجام نداد؛ اما به خصوص بعد از هجوم داعش به عراق، آمریکا مصمم شد که به جنگ داخلی سوریه پایان دهد و در این راستا بهترین راهبرد را ساخت و تجهیز نیروی سوم در معادلات سوریه می‌داند؛ به این معنا که گروه‌های لیبرال مخالف در کنار دولت اسد و سلفی‌های تکفیری، نیروی مؤثر در وقایع سوریه شوند. البته طبق گفته آمریکایی‌ها، این اقدامات چندین سال طول خواهد کشید و سرنوشت آن در هاله‌ای از ابهام است. در مجموع، می‌توان گفت موضع و استراتژی دولت اوباما در قبال بحران سوریه مشخص نیست. «هرچند به‌تازگی دولت اوباما استراتژی جدیدی برای مقابله با جنگ‌های داخلی در عراق و سوریه تنظیم کرده است، اما این استراتژی اشکالات نظامی و سیاسی زیادی دارد» (Pollack, ۲۰۱۴, p. ۵) و از طرفی به نظر می‌رسد طبق اظهارات رئیس ستاد مشترک ارتش آمریکا «منابع کافی برای اجرای این استراتژی تخصیص پیدا نکرده است» (Dempsey, ۲۰۱۵, p. ۱).

نتیجه گیری

باراک اوباما رئیس‌جمهور آمریکا اخیراً در یک سخنرانی در لندن وقتی با سؤالی درباره میراث ریاست جمهوری‌اش که ماه‌های آخر آن در حال سپری شدن است، روبه‌رو شد، در پاسخ دو موضوع را به‌عنوان مسائلی که به آن افتخار می‌کند، نام برد. یکی از آنها موضوع بحران اقتصادی آمریکا و دیگری برجام بود. اوباما در موضوع توافق هسته‌ای ایران و گروه ۵+۱ گفت که به این موضوع افتخار می‌کنم که موضوع برنامه هسته‌ای ایران بدون توسل به گزینه نظامی و جنگ حل شد.

اینکه توافق هسته‌ای با ایران برجسته‌ترین بخش کارنامه ریاست جمهوری اوباما باشد، گزاره‌ای است که از زوایای مختلف می‌توان به آن نگریست؛ اما شاید واقع‌بینانه‌ترین تحلیل، بررسی این گزاره از زاویه دید گوینده آن باشد. کارنامه هشت سال ریاست جمهوری اوباما را می‌توان نمودی از جهان‌بینی او به عنوان یک رئیس‌جمهور دموکرات دانست. مروری سریع بر شعارها و وعده‌های انتخاباتی اوباما به‌خوبی نشان می‌دهد که او از ابتدا دو مأموریت را برای دولت خود قائل بود؛ نخست، بهبود وضعیت اقتصادی آمریکا و دوم، بهبود وجهه این کشور در جهان. اوباما در شرایطی کاخ سفید را تحویل گرفت که به راه انداختن جنگ‌های بی‌حاصل و پرهزینه دوران بوش پسر، هم‌خزانه کشور را خالی کرده بود و هم‌چهره سیاست خارجی این کشور را تا حد زیادی حتی در میان متحدانش مخدوش کرده بود.

با ارجاع به شیوه نگاه دموکرات‌ها به دنیای سیاست، ارزیابی امروز رئیس‌جمهور ایالات متحده از عملکرد خود را به‌خوبی می‌توان پاسخی ضمنی به این سؤال دانست که آیا دولت اوباما در اجرای مأموریت خود موفق بود یا نه؟ موضوع نخست در حوزه سیاست داخلی آمریکا و بیرون از حیطه بحث ماست، اما موضوع دوم به رفتار سیاست خارجی این کشور در قبال بحران‌های جهانی و منطقه‌ای از جمله پرونده هسته‌ای ایران، ارتباط پیدا می‌کند. اوباما عمر دولت خود را صرف کرد تا ضمن بیرون کشیدن آمریکا از دو ورطه عراق و افغانستان، بحران‌های منطقه‌ای را به روشی جز جنگ حل و فصل کند. اشاره به توافق هسته‌ای با ایران به عنوان اسباب افتخار در کارنامه اوباما در حقیقت ابراز خوشحالی ابرقدرت جهانی از درگیر نشدن در یک جنگ جدید در منطقه خاورمیانه است. عملکرد دولت آمریکا در قبال بحران داعش نیز به‌خوبی اثبات‌کننده این ادعاست که ایالات متحده تمایل یا توانی برای درگیری نظامی در بحران‌های منطقه‌ای ندارد.

دوران حکومت دموکرات‌ها در کاخ سفید رو به پایان می‌باشد و آنچه به سؤالی جدی برای تحلیلگران تبدیل شده، این است که آیا با روی کار آمدن احتمالی یک دولت جمهوری‌خواه سیاست ترجیح دیپلماسی بر نیروی نظامی ادامه خواهد یافت یا خیر؟ به عبارت دیگر، سؤال اینجاست که آیا حزم و احتیاطی که آمریکایی‌ها در سال‌های اخیر در قبال بحران‌های خاورمیانه از خود نشان داده‌اند، حاصل یک راهبرد بلندمدت است یا صرفاً یک تاکتیک موقت برای سروسامان دادن به پشت جبهه و آماده شدن برای شروع دور جدیدی از لشکرکشی‌های دیوانه‌وار به منطقه؟

آنهایی که کارزار مقدماتی انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا را دنبال می‌کنند، شاید به یک تفکیک روشن و پررنگ بین سیاست‌های دو حزب معتقد باشند؛ روی کار آمدن یک دموکرات دیگر به معنی ادامه این سیاست خواهد بود و به‌دست آوردن کرسی ریاست جمهوری توسط جمهوری‌خواهان زنگ شروع مداخله‌گرایی نظامی یانکی‌ها را به صدا درخواهد آورد. از سوی دیگر، تحلیل‌گران راهبردی، ریشه رفتار اخیر سیاست خارجی آمریکا را در بازی کلان قدرت جهانی، کاهش سلطه ایالات متحده بر اقتصاد جهان سر برآوردن قدرت‌های معارض با آمریکا و در مجموع ورود

ایالات متحده به فاز افول قدرت هژمونیک می‌دانند. به این ترتیب فارغ از لفاظی‌های انتخاباتی، هر حزبی که سال آینده سکان سیاست آمریکا را در دست بگیرد ناچار خواهد بود، دست‌کم در منطقه خاورمیانه به سیاست حزم و احتیاط ادامه دهد.

در قیاس این دو نظرگاه، موضع دوم به حقیقت نزدیک‌تر است. نسخه‌های اخیر راهبرد امنیت ملی ایالات متحده به وضوح از تغییر کانون توجه این کشور به شرق دور و ایجاد زمینه برای موازنه‌سازی با چین یا یک بلوک چینی روسی حکایت می‌کند. از این‌رو دهه آینده را شاید بتوان دهه مبارزه قدرت‌های منطقه‌ای خاورمیانه برای پیدا کردن دست بالاتر در مناسبت امنیتی منطقه‌ای دانست. بنابراین به نظر می‌رسد نخبگان سیاست خارجی و امنیتی ایران با تحلیل عالمانه شرایط لازم است، از این فرصت بیشترین استفاده را در جهت تأمین منافع ملی کشور ببرند.

منابع

- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۹۲). *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*. تهران: انتشارات سمت.
- قاسمی، فرهاد (۱۳۹۳). *اصول روابط بین‌الملل*. تهران: نشر میزان.
- قوام، سید عبدالعلی (۱۳۹۳). *روابط بین‌الملل، نظریه‌ها و رویکردها*. تهران: انتشارات سمت.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۳). *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*. تهران: انتشارات سمت.

- Biden, J. (۲۰۱۱). **Newsmaker interview**. Accessible at: <http://www.pbs.org>
- Brookings. (۲۰۱۵). **The Middle East in Transition**. Accessible at: <http://www.brookings.edu>
- Clinton, H. (۲۰۱۱). **US urges restraint in Egypt. says government stable**. Accessible at: <http://www.reuters.com/article>
- Cordesman, A. (۲۰۱۵). **All Spin and No Substance: The Need for a Meaningful Obama Strategy**. Center for Strategic and International Studies, January ۲۱, Accessible at: <https://www.csis.org>
- Doran, M. (۲۰۱۵). **Obama's Secret Iran Strategy mosaic advancing Jewish thought**. Accessible at: <http://mosaicmagazine.com>
- Katzman, K., Blanchard, C.M., Humud, C.E., Margesson, R., & Weed, M.C. (۲۰۱۴). **The Islamic State Crisis and U.S. Policy**. Congressional Research Service.
- Kerry, J. (۲۰۱۳). **Remarks by Secretary of State on Egypt**. Accessible at: <http://www.state.gov/secretary>
- Kerry, J. (۲۰۱۳). **speaks at a press conference at Ben Gurion airport in Tel Aviv**. Accessible at: <http://www.theguardian.com>
- Kerry, J. (۲۰۱۴). **Meeting with Egyptian President al-Sisi**. Accessible at: <http://www.state.gov>
- National Security Strategy. (۲۰۱۵). **The Whitehouse, Washington**. Available at: <https://www.whitehouse.gov>
- Nye Jr, J.S. (۲۰۰۶). Transformational leadership and US grand strategy. *Foreign Aff*, 85.
- Obama, B. (۲۰۱۱). **Remarks by the President on the Middle East and North Africa**. Accessible at: <https://www.whitehouse.gov>
- Pollack, K. (۲۰۱۴). **Building a Better Syrian Opposition Army: the How and Why**. Center for Middle East Policy at Brookings, No. ۳۵.
- Pollack, K.M. & Walter, B.F. (۲۰۱۵). Escaping the civil war trap in the middle east. *The Washington Quarterly*, 38(۲).
- Rugh, W.A. (۲۰۱۳). Obama's Policy Towards Syria. *Fletcher F. World Aff*, 37.
- Teitelbaum, J. (۲۰۱۱). **Saudi Arabia, Iran and America in the Wake of the Arab Spring**. BESA Center Perspective.
- Zakaria, F. (۲۰۰۸). **The Post-American World and the Rise of the Rest**. London: Penguin Books.
- Zapfe, M. (۲۰۱۳). The ۲۰۱۴ NSS: Towards An Obama Doctrine?. *CSS Analyses in Security Policy*, 134.